



## **Investigating the obstacles to the realization of political development in the second Pahlavi period**

Reza Parizad<sup>1</sup> - Hamid Jassem<sup>2</sup>

### **Abstract**

Political development can be considered as one of the important topics in political sociology, which aims to expand political participation and the involvement of individuals, groups, organizations and the masses in their own destiny and political life, and is one of the prominent features. It is considered a developed society. In political development, goals and ideals such as democracy, freedom, and human rights are considered. But political development in Iran has had certain ups and downs that make the history of political development different from other societies, especially Western societies. Using an analytical-descriptive method, this article seeks to address the main question: What are the obstacles to the realization of political development in the second Pahlavi period? It seems to see the state of civil society and the rentier nature of the government and the government's reliance on oil revenues, the authoritarian and authoritarian rule of the Shah and the instability of the country and the eradication of political parties in the second Pahlavi period and the lack of political development in that period. has it. In this study, Lucien Pie's theory has been used to investigate the causes and obstacles of political development.

**Keywords: Political development, rentier government, tyranny, authoritarian rule, civil society**

---

<sup>1</sup> Assistant Professor of Political Department, Qom Azad University. Iran.

R\_Parizad@yahoo.com

<sup>2</sup> PhD student in Sociology, Qom Azad University.

Jasemhamid95@gmail.com



## بررسی موانع تحقق توسعه سیاسی

### در دوره‌ی پهلوی دوم

رضا پریزاد<sup>۱</sup> - حمید جاسم<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰

#### چکیده

توسعه سیاسی را می‌توان یکی از مباحث مهم در جامعه‌شناسی سیاسی دانست که هدف آن گسترش مشارکت سیاسی و دخالت افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و توده مردم در سرنوشت و حیات سیاسی خویش است و از ویژگی‌های بارز جوامع توسعه‌یافته به حساب می‌آید. در توسعه سیاسی اهداف و آرمان‌هایی مانند دموکراسی، آزادی، حقوق بشر مورد توجه است؛ اما توسعه سیاسی در ایران فراز و نشیب‌های خاصی داشته است که تاریخ توسعه سیاسی را با دیگر جوامع به‌ویژه جوامع غرب متفاوت می‌کند. این مقاله با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی، به دنبال این سؤال اصلی است که تحقق توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم چه موانعی را پشت سر گذاشته است؟ به نظر می‌رسد بین وضعیت جامعه مدنی و رانتیری بودن دولت و متکی بودن دولت بر درآمدهای نفتی، حکومت استبدادی و اقتدارگرایانه شاه و بی‌ثباتی کشور و ریشه‌کن شدن احزاب سیاسی در دوره پهلوی دوم و عدم تحقق توسعه سیاسی در آن دوره رابطه وجود دارد. در این پژوهش برای بررسی علل و موانع توسعه سیاسی از نظریه لوسین پای بهره گرفته شده است.

**واژگان کلیدی:** توسعه سیاسی، دولت رانتیر، استبداد، حکومت اقتدارگرایانه، جامعه مدنی

<sup>۱</sup> استادیار گروه سیاسی دانشگاه آزاد قم. ایران (نویسنده مسئول)

R\_Parizad@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد قم. ایران.

## مقدمه

توسعه سیاسی به معنای فراهم ساختن زمینه مشارکت سیاسی گروه‌های مختلف در اداره کشور است و از مهم‌ترین ویژگی‌های جوامع توسعه‌یافته به شمار می‌آید؛ موضوعی که به یکی از دغدغه‌های دولتمردان ایرانی نیز طی سال‌های اخیر تبدیل گشته است. توسعه سیاسی وضعیتی است که در آن یک نظام سیاسی با اتخاذ سیاست‌های روشن و کارشناسانه و ایجاد نهادهای مؤثر برای پاسخگویی به نیازهای جامعه ظرفیت سیاسی خود را افزایش دهد. در چنین نظامی مشارکت افراد، انفکاک ساختاری و حاکمیت قانون دیده می‌شود و دموکراسی شیوه رسوم حکومتی آن جامعه است. توسعه سیاسی با ارکان و شاخصه‌هایش که جز لاینفک نظام‌های دموکراتیک به شمار می‌رود روزبه‌روز گسترش بیشتری پیدا کرده است و تمام حکومت‌ها اعم از اینکه برخی بر اساس قانون اساسی خود را مقید به اصول توسعه سیاسی می‌دانند و برخی حداقل در شعار و حفظ و یا افزایش اعتبار در سطح نظام جهانی، سیستم حکومتی خود را دموکراتیک و پایبند به قواعد توسعه سیاسی می‌بینند. جامعه مدنی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های توسعه سیاسی است؛ نهادمند شدن جامعه مدنی نه تنها هدف توسعه سیاسی بلکه عین توسعه سیاسی و متضمن ابزارها و هدف‌های آن است و در فرایند توسعه سیاسی برخی عوامل و زمینه‌ها موجبات تحقق و تکوین جامعه مدنی را فراهم می‌کنند و برخی زمینه‌ها و شرایط دیگر از نهادمند شدن جامعه مدنی جلوگیری می‌کنند. نوسازی و تحولات ساختاری در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی در کشورهای در حال توسعه معمولاً شرایط مساعد تکوین جامعه مدنی را فراهم می‌آورند و از سوی دیگر نهادهای قدرت و ایدئولوژی سیاسی در مقابل فرایند تکوین و نهادینگی جامعه مدنی و توسعه سیاسی مقاومت‌ها و موانعی ایجاد می‌کنند.

وجود نهادهای مدنی و گروه‌های سیاسی موجب برقراری توازن بین دولت و جامعه می‌گردد و در چنین وضعیتی دولت‌ها از رویه‌های اقتدار منبثانه دست می‌شویند و سرشت و ماهیت دموکراتیک به خود می‌گیرند. در دوران پهلوی، به واسطه‌ی شخصی شدن

تصمیمات نخبگان به‌ویژه شاه، تشدید تمرکزگرایی بوروکراسی اداری و تقویت سازمان-های امنیتی و شدت یافتن سرکوب سیاسی، با یک دوره توسعه‌نیافتگی سیاسی روبرو هستیم که با شاخصه‌هایی چون شکل‌گیری احزاب دولتی و فقدان فضایی برای مخالفت کردن و محدودیت انتشار آزادانه مطبوعات و ... می‌توان آن را شناخت.

دوران پهلوی دوره‌ای است که در آن نوسازی ایران (به شیوه غربی) از لحاظ فرهنگی و اقتصادی بر سایر اهداف به‌ویژه تغییر رابطه و شیوه اعمال قدرت و افزایش مشارکت سیاسی ترجیح داده شد. ماهیت نظام سیاسی در ایران چنان تأثیری بر سطح زندگی اجتماعی و اقتصادی گذاشته بود که طبقات با شئون مستقلی مانند اشراف، اصناف و روحانیون امکان رشد و تأثیرگذاری بر حدود قطعی قدرت خودکامه پیدا نکرده بود و اغلب اراده شاه در حکم قانون تلقی می‌شد. در مقابل دوره پهلوی، بر مبنای تعاریف صاحب‌نظران و اندیشمندان مباحث توسعه سیاسی می‌توان گفت که یکی از اهداف انقلاب اسلامی دستیابی به توسعه سیاسی بوده و سه آرمان مهم آزادی، عدالت و استقلال که در گفتمان مردم و انقلابیون در فرآیند شکل‌گیری انقلاب اسلامی و بعد از آن مطرح بوده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نهادینه گردیده است. هدف مقاله حاضر پاسخ به این پرسش-ها است که توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم چه پستی و بلندی‌هایی را پشت سر گذاشته است؟ توسعه سیاسی در این دوره با چه موانع و چالش‌هایی مواجه شده است و تأثیر آن بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی بخصوص از نظر فرهنگی، چه بوده است؟ فرضیه پژوهش این است که بین وضعیت جامعه مدنی و رانتیری بودن دولت و متکی بودن دولت بر درآمدهای نفتی، حکومت استبدادی و اقتدارگرایانه شاه و بی‌ثباتی کشور و ریشه‌کن شدن احزاب سیاسی در دوره پهلوی دوم و عدم تحقق توسعه سیاسی در آن دوره رابطه وجود دارد.

## مبانی تحقیق

### مفهوم توسعه سیاسی

توسعه سیاسی<sup>۱</sup> افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. (آقا بخشی و افشاری، ۱۳۷۹: ۵). توسعه سیاسی بخشی از فرایند پیچیده توسعه ملی است که زمینه‌ها و شرایط لازم را برای نهادینه کردن امر مشارکت و رقابت سیاسی درون جامعه را فراهم می‌کند و حاصل نهایی آن افزایش توانمندی نظام سیاسی است (عبدلهی و راد، ۱۳۸۸: ۳۸). دستیابی به توسعه سیاسی یعنی فرایندی که در جریان آن نظام‌های ساده اقتدارگرای سیاسی جای خود را به نظام‌های حق رأی همگانی، احزاب سیاسی، کنندگی و بروکراسی‌های مدنی می‌دهند و نیازمند آگاهی و حرکت عمومی شهروندان از یک سو و پذیرش اراده حاکمان از سوی دیگر است. اصولاً مباحث توسعه سیاسی به حدود نیم قرن قبل برمی‌گردد، یعنی دوره‌ای که جریان فکری نوسازی، نمود پیدا کرد. توسعه، نوسازی، تحول تاریخی، ترقی، پیشرفت و تکامل و... مدلول‌هایی‌اند که بر یک دال دلالت می‌کنند، یعنی دگرگونی در جهت بهینه شدن دائمی وضع موجود (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۰). توسعه سیاسی به‌عنوان یک روش در هر جامعه‌ای وجود دارد که این مهم به‌طور معمول با مشخصه‌هایی همراه می‌شود که برخی از مهم‌ترین آن در محورهای زیر قابل بررسی است:

۱- جابه‌جایی مسالمت‌آمیز قدرت از راه انتخابات

۲- کوشش در جهت جلب رضایت مردم

۳- پاسخگو کردن قدرت سیاسی و نقدپذیری مسئولان

۴- برپایی حکومت قانون از طریق مجلس قانون‌گذاری

۵- فردیت و آزادی افراد و تکریم حقوق فرد

۶- وجود احزاب، آزادی مطبوعات، انتخابات

۷- حضور نخبگان سیاسی در صحنه تحولات کشور (ساوه درودی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱)

<sup>1</sup> Political Development

## نظریه‌های توسعه سیاسی

در سال ۱۹۹۵ لوسین پای فهرست کاملی از معانی مختلف توسعه سیاسی را گردآورد. فهرست وی شامل معانی متعدد از جمله نوسازی سیاسی، ثبات و تحول منظم به بسیج و قدرت، ساختن دموکراسی، مشارکت و بسیج توده‌ای، عملیات یک دولت ملی، شرایط سیاسی لازم برای توسعه اقتصادی، بعد از فرایند چندجانبه تحول اجتماعی و توسعه اداری و قانونی می‌شد. پای کوشید با ترکیب معانی و تعاریف متفاوتی که در باب توسعه سیاسی مطرح شده بود، به یک تعریف ترکیبی دست یابد بنابراین از نظر او توسعه سیاسی عبارت بود از حرکت به سوی: ۱. برابری فزاینده میان افراد در سیستم سیاسی؛ ۲. ظرفیت فزاینده سیستم سیاسی در ارتباط با محیط خود؛ ۳. تنوع فزاینده در نهادها و ساختارها در درون سیستم سیاسی که در قلب فرایند توسعه سیاسی نهفته بودند. از نظر گابریل آلموند اگر نظام سیاسی چهار مشکل موجود را حل نماید امکان تحقق توسعه سیاسی در جامعه هست و آن چهار مشکل عبارت‌اند از:

- مشکل نفوذ قدرت سیاسی و یکپارچگی
  - ایجاد حس وفاداری و تعهد نسبت به ملت و منافع ملی و نظام سیاسی در میان توده‌ها.
  - مشکل مشارکت که موجب پیدایش خواسته‌های جدید به‌ویژه پیرامون سهم شدن در امر قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی می‌شود
  - ایجاد روند توزیع منابع و امکانات مادی و فرصت‌های مختلف زندگی همچون فرصت تحصیلی و کسب درآمد و ایجاد حرف تازه و سایر موارد نظارت و کنترل داشته باشد (Gabriel & powell, 1966: 16-30).
- کارل دویچ میزان «تحرك اجتماعی» را معیار عمده توسعه سیاسی در نظر می‌گیرد. از نظر وی تحرك اجتماعی فرایندی است که به‌موجب آن اعتقادات و وابستگی‌های سنتی در

زمینه‌های سیاسی، روانی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دچار دگرگونی می‌شود و توده مردم را به قبول الگوهای رفتاری جدید آماده می‌کند (قوام، ۱۳۸۴: ۸۷).

بایندر توسعه سیاسی را در سه مفهوم برابری، ظرفیت و تفکیک وظایف خلاصه کرده و این مفاهیم را در مجموع سندروم توسعه نامیده است. این سه عنصر در حکومت‌های مختلف با مقادیر مختلف در تعادل قرار دارند. بایندر معتقد است توسعه پایان‌ناپذیر است و مسیر توسعه کشورهای توسعه‌نیافته متفاوت و غیرقابل پیش‌بینی است. بایندر معتقد است که اگر کشوری بخواهد به رشد و توسعه برسد، باید پنج بحران را پشت سر بگذارد. این پنج بحران عبارت‌اند از: بحران هویت، بحران مشارکت، بحران نفوذ، بحران مشروعیت و بحران توزیع او معتقد است که وجه تمایز کشورهای توسعه‌یافته صنعتی از کشورهای درحال توسعه در آن است که آنان در گذشته به طریقی موفقیت‌آمیز بحران‌های فوق به‌ویژه بحران‌های هویت و مشروعیت را پشت سر نهاده‌اند (سیف زاده، ۱۳۶۸: ۱۲).

آلموند و پاول از لحاظ رفتاری، مصلحت‌گرایی، ارجح بودن فعالیت‌های دسته‌جمعی بر فردگرایی، میزان همبستگی و میثاق با نظام سیاسی، روابط سیاسی بر مبنای اعتماد متقابل را به‌عنوان معیار توسعه سیاسی تلقی کرده و از نظر ساختاری بر تنوع ساختاری، فرهنگ دنیوی و سطح بالای استقلال نظام‌های فرعی تأکید می‌کنند (نظری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲). آیزنشتات توسعه سیاسی را به ساختار سیاسی تنوع یافته و تخصصی‌شده و توزیع اقتدار سیاسی در کلیه بخش‌ها و حوزه‌های جامعه مرتبط می‌سازد. به نظر وی هراندازه جامعه از ساختارهایی برخوردار شود که هرکدام دارای هویت مستقل برای خود باشند به همان نسبت بر درجه توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد. برای مثال در یک نظام سنتی پدرسالاری رهبران قادر به بهره‌گیری مناسب از منابع و امکانات جامعه نبوده و از ظرفیت محدودی برای پاسخگویی به خواست‌های عامه برخوردارند. (هدی، ۱۳۹۱: ۸).

ساموئل هانتینگتون توسعه سیاسی را معادل نوسازی می‌داند و بر این باور است که میزان صنعتی شدن، تحرک اجتماعی، مشارکت سیاسی و رشد اقتصادی از شاخص‌های توسعه

سیاسی به شمار می‌روند. او معتقد است، از آنجاکه در فرایند نوسازی و توسعه سیاسی، تقاضای جدید به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند؛ بنابراین نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد. در غیر این صورت سیستم با بی‌ثباتی، هرج و مرج، اقتدارگرایی و زوال سیاسی مواجه خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی‌ها به شکل انقلاب تجلی کند. از نظر وی هراندازه یک نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت به میزان توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۸۴). از نظر هانتینگتون در فرایند نوسازی آگاهی‌های سیاسی به درون گروه‌های اجتماعی می‌یابد. او در بعد توسعه سیاسی بر مسئله نهادمندی تأکید دارد. مارتین لیپست، ثبات نظام سیاسی را شاخص توسعه سیاسی تعریف می‌کند و نشان می‌دهد کشورهایی که شاخص‌های توسعه آن‌ها در سطح بالاتری قرار دارد، عموماً کشورهایی هستند که نظام سیاسی آن‌ها از ثبات بیشتری برخوردار است. برعکس، کشورهایی که شاخص‌های توسعه آن‌ها در سطح پایین‌تری قرار دارند، عموماً دارای نظام سیاسی بی‌ثبات هستند (همان، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

بر پایه تعریف لوسین پای و سیدنی وربا، در جمع‌بندی تعریف توسعه سیاسی بتوان گفت که توسعه سیاسی دربرگیرنده سه موضوع مهم مردم، حکومت و جامعه مدنی است. توسعه سیاسی در ارتباط با مردم به معنای افزایش مشارکت عمومی و فعال شهروندان در قالب گروه‌ها، دسته‌ها و انجمن‌هایی است که منعکس‌کننده علائق و دیدگاه‌های مختلف آنان باشد. به تعبیر هانتینگتون، پایه مشارکت سیاسی توده‌ها، در مفهومی از شهروندی نهفته است که بر اساس آن، شهروندان از حداقل حقوق برابر و مسئولیت‌های مشارکت در حکومت برخوردار باشند. توسعه سیاسی در خصوص حکومت و به‌طور کلی بخش عمومی، به معنای افزایش توانایی‌ها و ظرفیت نظام سیاسی برای پاسخ‌گویی به تقاضاهای سیاسی شهروندان، حل اختلافات و داوری در منازعات و کنترل عمومی شهروندان است؛



بنابراین توسعه سیاسی عمدتاً به‌عنوان روندی محسوب می‌شود که متضمن ارتباط بینابینی میان روندهای تمایز ساختاری، ضرورت ایجاد مساوات، ظرفیت تلفیق و همگرایی، قدرت پاسخگویی و انطباق یک نظام سیاسی باشد. توسعه سیاسی در خصوص جامعه مدنی، به معنای افزایش کارایی ساختاری و تخصصی سازمان‌ها و تشکیلاتی است که به‌طور فعال نقش واسطه را بین شهروندان حکومت بازی می‌کنند و گذشته از تجمع و بیان خواسته‌ها و تقاضاهای عمومی، بر حدود اختیارات و وظایف حکومت، نظارت و کنترل مؤثر دارند (سیف زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۲).

### پیشینه مطالعات توسعه سیاسی

پیشینه مطالعات توسعه سیاسی در بحث پیرامون مفهوم توسعه سیاسی، مسئله و موضوع مهمی که اغلب مورد غفلت قرار می‌گیرد، فقدان تفکیک موضوعی مباحث درباره توسعه سیاسی است که موجب نوعی التقاط مفهومی و معنایی و در نتیجه سردرگمی پژوهشگران می‌شود. به‌عبارت‌دیگر با مروری کلان به مجموعه نظریه‌هایی که در حوزه توسعه سیاسی ارائه شده است، می‌توان ۵ دسته از این نظریه‌ها را در قالب ۵ رویکرد متمایز مورد بررسی و واکاوی قرارداد. مزیت این دسته‌بندی خروج این دسته از مطالعات از نوعی پیچیدگی سردرگم‌کننده است.

الف) نظریه‌هایی که به‌ضرورت‌های «توسعه سیاسی» و الزام دولت‌ها و فرهنگ‌ها به این مسئله توجه دارند. این نظریه‌ها، رویکردی ایدئولوژیک دارند، هرچند اغلب از درون گفتمان‌های لیبرال دموکرات سر برآورده‌اند. آنچه در چارچوب مکتب نوسازی طرح و نقد شده است، در این دسته جای می‌گیرد که با رویکرد "جهان‌شمولی توسعه سیاسی"، دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را تحت سیطره خود داشت؛ هرچند در سال‌های بعد، حتی از جانب طرفداران مکتب نوسازی تجدیدنظرطلب مانند هانتینگتون و بنوعیزی مورد نقد جدی قرار گرفت. هنگامی که رویکرد این دسته تئوری‌ها را تجویزی و هنجاری بنامیم، با نوعی پارادوکس و ناهمسازی مواجه می‌شویم، زیرا درواقع امر تئوری هنگامی تئوری است که

برآمده از واقعیات و «هست» های جامعه باشد، اما اگر گزاره‌های برآمده از بایدها باشد، دیگر تئوری نیست. بلکه ایدئولوژی است. البته ایدئولوژی، به معنای ایجابی که مجموعه‌ای از باورهای نمادین یا سمبلیک و ارزش‌های فرهنگی است، نه ابزاری برای وارونه جلوه دادن واقعیات و در جهت مشروعیت بخشیدن به سلطه و قدرت حاکم؛ هرچند بسیاری از متفکران هیچ‌گاه قائل به تعریف مثبتی از ایدئولوژی نیستند؛ بنابراین به کار بردن واژه تئوری یا نظریه در اینجا همراه با تسامح است (قادری، ۱۳۸۷). همین وجه پرننگ ایدئولوژیک منجر به تقابل‌های ایدئولوژیک از قسمی دیگر در مقابل پروژه‌های توسعه سیاسی شده است؛ آنان که توسعه سیاسی را اغلب پروژه - نه پروسه و فرایند- تهاجم فرهنگی، براندازی نرم و دگردیسی در ساختار سیاسی درک و ترجمه می‌کنند.

ب) نظریه‌هایی که «لوازم و مقدمات و تمهیدات توسعه سیاسی» را مورد توجه قرار می‌دهند. این نظریه‌های رویکردی فرهنگی و جامعه‌شناسی دارند و در واقع به نوعی دترمینیسم تاریخی معتقدند. بر این اساس، هرگاه شرایط و زمینه و اقدامات لازم فرهنگی و اجتماعی فراهم شد، توسعه سیاسی محقق می‌شود. قائلان به این رویکرد طرح شعار توسعه سیاسی از سوی روشنفکران و سیاستمداران را در برخی جوامع نوعی خیال‌پردازی و توهم پردازی می‌دانند. به نظر ایشان برخی از این شرایط و زمینه‌ها و لوازم به‌عنوان مهم‌ترین لوازم بلافصل توسعه سیاسی، عبارت‌اند از: سازمان‌یابی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی و آزادی آن‌ها در مشارکت و رقابت سیاسی؛ وجود سازوکارهای حل منازعه نهادمند در درون ساختار سیاسی، خشونت‌زدایی از زندگی سیاسی، کیش‌زدایی از سیاست در جهت تقویت ثبات سیاسی و مشروعیت چارچوب‌های نهادی و قانونی برای رقابت و سازش سیاسی (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۲). روشن است که این ویژگی‌های در بستر گذر زمان و در فضای فرهنگی و اجتماعی تحقق می‌یابد و بیشتر از آنکه به اراده دولت وابسته باشند، تابعی از فرهنگ سیاسی جامعه هستند (امینی، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۴).

پ) نظریه‌هایی که «فرآیند توسعه سیاسی» را مورد مطالعه و پژوهش قرار می‌دهند. این نظریه‌ها رویکردی علمی- تطبیقی دارند، یعنی فارغ از دغدغه‌های ایدئولوژیک یا جبریت‌های تاریخی موجود در دودسته نظریه‌های قبلی؛ با توسعه سیاسی به‌عنوان یک واقعیت و به‌دوراز داوری ارزشی مواجه می‌شوند و روند رشد یا اضمحلال آن را در جوامع رصد می‌کنند. در این رویکرد، توسعه سیاسی نه به‌عنوان یک ضرورت یا «است»، بلکه به‌عنوان یک واقعیت یا «هست» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مباحثی که درباره شیوه‌های تحقق توسعه سیاسی صورت گرفته است، در این دسته جای می‌گیرند، مانند نظراتی که با دو شاخص رقابت و مشارکت به توسعه سیاسی می‌نگرند و بر همین اساس سه مدل از تحقق توسعه سیاسی ارائه می‌دهند: ۱- مدل آمریکایی یعنی رشد هم‌زمان رقابت و مشارکت؛ ۲- مدل انگلیسی یعنی تقدم رقابت بر مشارکت از طریق رواج قواعد فرهنگ و سیاست رقابتی در گروه حاکمه و تسری آن به جامعه؛ و ۳- مدل توده‌ای از طریق تقدم مشارکت بر رقابت از آنجا که رژیم‌های نوع سوم حاضر به پرداختن هزینه رقابت‌های سیاسی نیستند، بسیج سیاسی از بالا و با تبلیغات سنگین دولتی و رسمی را جایگزین مشارکت سیاسی خودجوش می‌کنند و حتی در نوع اقتدارگرایی این رژیم‌ها، مشارکت سیاسی خودجوش - اگر اعتراضی باشد به اغتشاش و هرج و مرج تعبیر می‌شود.

ت) نظریه‌هایی که «آثار، پیامدها و نتایج توسعه سیاسی» را در دولت‌ها و جوامع گوناگون مطالعه می‌کنند که این سنخ مطالعات قرابت زیادی با دسته سوم دارند، اما از نظر ضرورت تفکیک روشی و مفهومی در دسته دیگری جای می‌گیرند؛ چنانچه حسین بشیریه از گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی به‌عنوان فرجام باهدف توسعه سیاسی نام می‌برد. واقعیت این است که نتایج توسعه سیاسی در لحظه تاریخی مشخص و در موضع مکانی معینی ظهور نمی‌یابد، بلکه فرایندی است که لزوماً تکاملی نیز نیست، بلکه با فراز و فرود همراه است. همین پیچیدگی موجب شباهت و نزدیکی این دسته از نظریه‌ها با نظریه‌های فرایندی توسعه سیاسی است. این دسته از نظریه‌ها از این بعد که

همراه با نوعی ایدئالیسم است و اغلب تصویری از آرمان‌شهر ارائه می‌دهد و لازمه تحقق آرمان‌شهر را توسعه سیاسی می‌داند، بیشتر مورد نظر عمل‌گرایان سیاسی است. در واقع این نظریه‌پردازی بیشتر معطوف به عمل است تا نظر.

ث) نظریه‌هایی که «موانع توسعه سیاسی» را موضوع بحث و بررسی خود قرار می‌دهند، اعم از موانع فرهنگی، ساختاری، تاریخی، خارجی و بین‌المللی. این دسته از نظریه‌ها نیز هر چند داعیه بی‌طرفی دارند، اما قویاً مدافع توسعه سیاسی می‌باشند و به‌نوعی مبارزه‌تئوریک و نظری با مخالفان فکری و عملی توسعه سیاسی اهتمام می‌ورزند.

رژیم‌های اقتدارگرا یعنی رژیم‌های که در اعمال قدرت به رابطه یک‌سویه از بالا به پایین (از سوی حاکمیت به سوی مردم) مبادرت می‌ورزند و توسعه سیاسی را برهم زننده این مناسبات می‌دانند، مهم‌ترین مخالفان توسعه سیاسی هستند و اغلب مخالفت‌های نظری تحت نظریه‌هایی مانند «دیکتاتوری مصلح» یا «تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی» با هدایت و حمایت رژیم‌های اقتدارگرا صورت می‌پذیرد. هر چند گاهی رژیم‌های استبدادی نیز خود را مدافع آزادی نشان می‌دهند، چه برسد به رژیم‌های اقتدارگرا؛ چنانچه فخرالدین عظیمی و احسان نراقی به‌طور خاص در مورد رضاشاه چنان داعیه‌ای دارند و فرانتس نویمان نیز به نحو عام از اقتدارگرایی به‌عنوان لازمه روند توسعه در برخی مواقع تاریخی نام می‌برد. لازم به توضیح نیست که بین دو گونه رژیم‌های استبدادی و اقتدارگرا در مشروعیت و اعمال اقتدار تفاوت وجود دارد.

### تاریخچه توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم

دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷): دوران حکومت سی‌وهفت‌ساله پهلوی دوم را از حیث توسعه سیاسی به تاسی از علمای سیاسی و تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران می‌توان به دو دوره مشخص تفکیک کرد: دوره اول که از شهریور ۱۳۲۰ (مقارن با ایام سقوط رضاشاه) شروع می‌شود و به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (روز وقوع کودتا علیه دکتر محمد مصدق) ختم می‌شود و دوره دوم که از سال ۱۳۳۲ آغاز می‌شود و در سال ۱۳۵۷ (ایام وقوع انقلاب

اسلامی) پایان می‌یابد. محمدرضا پهلوی در سن ۲۲ سالگی در شهریور ۱۳۲۰ وارث سلطنت شد. در دوره پهلوی دوم شکل حکومت محمدرضا شاه که به‌طور رسمی سلطنت مشروطه بود؛ بر اساس قانون اساسی از نهادهای دموکراتیک (مجلس، کابینه، احزاب و ...) تشکیل شده و تفکیک قوا نیز در آن پیش‌بینی شده بود؛ در فاصله بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دوران استقرار فضای باز سیاسی در ساختار سیاسی- اجتماعی ایران بود. سیاستمداران قدیمی مانند قوام‌السلطنه، سید ضیاء‌الدین طباطبایی، بازماندگان گروه ۵۳ نفر، محمد مصدق و ... که خانه‌نشینی یا تبعید شده بودند دوباره به صحنه سیاسی بازگشتند و منشأ تحولات بسیاری در دهه ۱۳۲۰ شدند. انجمن‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و احزاب سیاسی فراوانی در این دوره ظهور و شروع به فعالیت کردند. در سال‌های اولیه یعنی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و پایان دولت ملی دکتر مصدق، فضای سیاسی ایران متکثرتر و قدرت شاه محدودتر بود و اوج فعالیت احزاب نیز در مقطع دوساله‌ی حکومت ملی دکتر مصدق در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بود (مدیر شانه چی، ۱۳۷۵: ۵۵-۵۶).

در فاصله بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ حدود یک‌صد حزب سیاسی تأسیس شد. مجلس شورای ملی در این دوران شاهد تشکیل فراکسیون‌هایی مانند فراکسیون ملی، میهن، آذربایجان، عدالت و ... بود که ریشه در احزابی مانند حزب ایران، حزب توده، حزب عدالت، حزب استقلال، حزب میهن، حزب هم‌رهان، حزب اتحاد، حزب وطن، حزب زحمت کشان، حزب ملت ایران، حزب پان ایرانیست، جبهه ملی، حزب دمکرات و ... داشت. با کودتای انگلیسی- آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی مصدق دوره انسداد سیاسی و حاکمیت مجدد استبداد و فرهنگ سیاسی سنتی- تبعی بر ساختار سیاسی ایران حاکم گردید. بعد از سقوط دولت مصدق، شاه با حمایت آمریکا به‌عنوان نیروی خارجی جدید حاضر در ساختار سیاسی- اجتماعی ایران در صدد تثبیت موقعیت خود برآمد... اما در دهه دوم حکومت محمدرضا شاه و بعد از کودتا مؤلفه‌های شکننده و نه‌چندان قدرتمند توسعه سیاسی کم‌کم رنگ‌باخته و ساختار سیاسی به سمت یک‌جانبه‌گرایی و تک‌حزبی

شدن حرکت کرد. بعد از کودتا هیچ حزب سیاسی فعالیت رسمی و آشکار نداشت. رژیم سلطنتی به طور مطلق اداره کشور را در اختیار داشت و شاه با اقتدار تمام قدرت را در دست گرفته بود، شاه همواره از دموکراسی صحبت می کرد و تصمیم گرفت با تأسیس دو حزب دولتی - فرمایشی ملیون و مردم در سال های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ نظام دوحزبی را در ایران تأسیس کند. بعد از مدتی به دلیل عدم موفقیت این برنامه، شاه ابتدا با تأسیس حزب ایران نوین در سال ۱۳۴۲ سپس حزب رستاخیز ملت ایران در سال ۱۳۵۳ درصدد تأسیس نظام تک حزبی برآمد. برنامه حزب سازی رژیم نتوانست وجهه دموکراتیک به شاه و نظام سیاسی پادشاهی وی بدهد. بعد از کشف نفت در ایران دولت های رانتیر به دلیل تأمین نیازهای مالی خود از طریق فروش نفت وابستگی مالی به مردم نداشتند. در بین سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، توسعه اجتماعی - اقتصادی بیشتر به واسطه درآمدهای روزافزون نفت عملی شد. در این دوران رژیم اقدام به ساخت قصرها، تأسیسات هسته ای، خرید سلاح های مدرن، احداث اتوبان، جاده سازی و... کرد. یکی از کارهای مهم این دوران اجرای برنامه اصلاحات ارضی و توسعه شهرنشینی و صنعت گرایی بود. شاه هرچند ساختار اجتماعی - اقتصادی را نوسازی کرد برای توسعه نظام سیاسی اجازه شکل گیری گروه های فشار، ایجاد فضای باز سیاسی برای نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند میان رژیم و طبقات جدید، حفظ حلقه های ارتباطی موجود میان رژیم و طبقات قدیمی و گس ترش پایگاه اجتماعی سلطنت که عمدتاً به علت کودتای نظامی سال ۱۳۳۲ همچنان پابرجا مانده بود تلاش چندانی نکرد و به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را همانند پدرش بر روی سه ستون نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار و دیوان سالاری گسترده دولتی قرار داد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۳۵-۵۲۴).

### موانع توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم

**دولت رانتیر و وابستگی نفتی:** برای بررسی تأثیر نفت بر توسعه سیاسی اتخاذ رویکرد اقتصاد سیاسی مناسب به نظر می رسد. صاحب نظرانی مانند مایکل راس، تری لین، رابرت برو، لوچیان و ... از منظر اقتصاد سیاسی توسعه سیاسی را مطالعه کرده و نظریه دولت رانتیر

را مطرح کرده‌اند. رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که هر دولت از راه فروش و صادرات منابع زیرزمینی و خدادادی به خارج به دست می‌آورد این درآمدها با فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ارتباط ندارند. همچنین، کمک مستقیم بیگانگان به بعضی از کشورها نیز جزو درآمدهای رانتی محسوب می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷: ۱۰). بیلاوی و لوسیانی در کتاب خود با عنوان دولت رانتیر، دولت رانتیر را این‌گونه معرفی کرده‌اند: «هر دولتی که بیش از ۴۲ درصد از کل درآمد خود را از طریق صدور یک ماده خام به دست آورد، دولت رانتیر است» (Beblawi & Luciani, 1987:45).

اگر بپذیریم توسعه سیاسی در عمل به معنای توسعه مشارکت و رقابت سیاسی شماری از گروه‌ها و منافع سازمان‌یافته به‌منظور تصرف قدرت سیاسی و اداره کشور برحسب سیاست‌ها و مواضع هر یک از گروه‌هاست، در آن صورت، احزاب، انتخابات و مجلس، کانون و هسته اصلی زندگی دموکراتیک را تشکیل می‌دهند و مشارکت و رقابت سیاسی عمدتاً بر حول این سه محور جریان می‌یابد. بی‌تردید، پیدایش رقابت ایدئولوژیک و گسترش مشارکت سیاسی به‌عنوان ویژگی‌های اساسی توسعه سیاسی، خود نیازمند تحولات عمده‌ای در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه است. دست‌کم این‌که وجود نوعی ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاص، بیشتر مساعد پیدایش و گسترش مشارکت و رقابت سیاسی است؛ اما در اغلب جوامع نفت‌خیز خاورمیانه و از آن جمله ایران، چنین ساختار مساعدی برای توسعه سیاسی موجود نیست (لو چیانی، ۱۳۸۰: ۱۵)؛ چراکه در این قبیل کشورها، تمرکز و اتکای انحصاری دولت تحصیلدار بر درآمدهای نفت و ضدیت ذاتی آن با کثرت‌گرایی و جامعه مدنی، زمینه را برای استقرار نظام بسته سیاسی فراهم می‌کند و نظام سیاسی، بسیاری از لوازم دموکراسی و تجلی اراده مردم را از دست می‌دهد و میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و مجلسی، به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل می‌یابد و همین وضعیت، نهایتاً به بحران مشارکت و متعاقب آن نابسامانی و ناستواری سیاسی می‌انجامد (پای و دیگران،

۱۳۸۰: ۶۰). درآمد نفت دولت را از تولید و اقتصاد داخلی بی‌نیاز کرده و موجب بی‌توجهی به منافع جامعه در اتخاذ سیاست‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌شود (شوشتری، ۱۳۸۸: ۶۳). توماس فریدمن تحت عنوان قانون اول سیاست نفتی بر آن است که با افزایش در آند حاصل از منابع، تمایل دولت‌ها به دموکراسی کاهش می‌یابد (Freidman, 2006: 12). ویژگی‌های اصلی دولت رانتر را می‌توان چنین ذکر کرد:

- ۱) انحصار دریافت رانت در دست دولت است.
- ۲) هزینه کردن رانت‌ها نیز در انحصار دولت است؛ از این رو دولت تبدیل به مؤسسه توزیع درآمدهای حاصل از مواهب الهی یا اصلی‌ترین نهاد سرمایه‌گذار و اشتغال‌زا می‌شود.
- ۳) غیر دموکراتیک به حساب می‌آید و تنها در شرایطی حاضر به پاسخگویی به نیازهای سیاسی و تحقق جامعه مدنی است که دموکراسی مشکل مهمی برای اجرای سیاست‌های رانت گونه آنان نباشد.
- ۴) دولت تحصیلدار توسط رانت‌های پرداختی، درصدد جلب حمایت نخبگان و گروه‌های رقیب برای حفظ قدرت انحصاری خویش برمی‌آید.
- ۵) اقتصاد رانتری: معیار تحرک اجتماعی و کسب موقعیت اجتماعی بالاتر، نزدیکی به منابعی است که انحصار رانت را در اختیار دارد.

درآمدهای رانتری معمولاً سه اثر عمده بر روی دولت دارند:

**استقلال دولت از جامعه:** که دولت در سایه دریافت رانت‌ها از خارج، دیگر به منابع داخلی درآمد مثل مالیات، عوارض و تولید و صدور کالای تولیدی داخلی نیاز ندارد.

**ب) بی‌نیازی دولت از ایجاد دموکراسی و نهادهای دموکراتیک:** این ویژگی پیامد ویژگی قبل است. وقتی دولت از منابع داخلی، استقلال مالی داشته باشد، نوعی قدرت انحصاری به دست می‌آورد؛ بنابراین نیازی به دخالت دادن گروه‌ها و طبقات مختلف در قدرت نمی‌بیند. در این گونه کشورها، ممکن است که مبارزه برای کسب قدرت صورت



بگیرد ولی معمولاً جناح‌ها به دنبال حمایت از دموکراسی و با کمک گرفتن از مردم برای رسیدن به قدرت نیستند (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۲).

**تبدیل شدن دولت به توزیع‌کننده رانت:** توزیع ثروت، شغل و تولیدات که بیشتر به شکل مونتاژ است، عمدتاً به دست دولت می‌افتد. نظریه‌پردازان بر اساس همین ویژگی توزیعی دولت، به این گونه دولت‌ها، دولت‌های تخصیصی می‌گویند که در مقابل دولت‌های تولیدی قرار می‌گیرند.

اتکا به درآمدهای هنگفت نفتی باعث می‌شود تا دولت‌ها با به رسمیت نشناختن حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی، دست به سرکوب فعالیت‌های سیاسی بزنند. درآمدهای نفتی هزینه‌های این سرکوب را فراهم می‌کند. این دولت‌ها هر ساله مقادیر عظیمی از بودجه خود را صرف امور نظامی و امنیتی برای مقابله با مخالفان می‌کنند (راس، ۲۰۰۱: ۳۴۰-۳۴۷). در دوران قاجار و حتی رضاشاه، هنوز دولت ایران شکل رانتیر به خود نگرفته بود و تا سال‌های ۱۳۲۰، تنها بخش کمی از درآمدهای دولت حاصل از فروش نفت بود که این درآمد نیز در این سال‌ها بیشتر صرف خرید و تجهیزات نظامی می‌شد. پس از سقوط دولت مصدق در سال ۱۳۳۲، کمک چشمگیر ۱۴۵ میلیون دلاری آمریکا به ایران اولین منبع رانتی ما بود که دولت را از ورشکستگی نجات داد، روحیه سلطنت‌طلبان را بالا برد و به جامعه تجاری کشور اعتبار و اطمینان بخشید (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۵۱۵). تشکیل کنسرسیوم و پایان یافتن دعوی نفت ایران و انگلیس دومین مرحله و اساسی‌ترین مرحله‌ای بود که ایران را به سمت رانتیرسم سوق داد. درآمدهای نفتی که در سال ۱۳۳۳، ۳۴ میلیون دلار بود، در سال ۱۳۴۱، به ۴۳۷ میلیون دلار و در سال ۱۳۵۵ - پس از چهار برابر شدن قیمت نفت - به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید (همان: ۵۱۷). بدین ترتیب، درآمدهای دولت از فروش یک ماده خام طبیعی بدون تقریباً هیچ کار تولیدی بر روی آن، به‌جز عملیات استخراج به بیش از ۴۲ درصد و حتی در دهه پنجاه به بیش از ۵۵ درصد رسید (هندی، ۱۳۸۱: ۱۲). اولین تأثیر این منابع رانتی در ایران رشد دیوان‌سالاری اداری و بوروکراسی بود. دولت با استفاده از

دستگاه‌های عریض و طویل اداری، بعضی از اهداف خود را پیگیری کرد. یکی از اهداف، کسب مشروعیت بود که دولت سعی می‌کرد با به‌کارگیری دیوان‌سالاری در توزیع منابع بین مردم، برای خود کسب مشروعیت کند. انقلاب اسلامی سال ۵۷ و مبارزات دهه‌های چهل و پنجاه نشان داد که این هدف دولت برآورده نشده است.

**استبداد و دولت اقتدارگرایانه:** یکی از موانع اساسی برای تحول در عرصه سیاسی، وجود دولت‌های متمرکز و تمامیت‌خواه در ایران بوده است. هر چه به میزان استبداد و تمرکز قدرت افزوده شود از میزان توسعه سیاسی کاسته می‌گردد. فرهنگ استبدادی با ویژگی‌های قدرت تام، ارباب تام، اطاعت محض، انحصارطلبی، عدم پرسشگری و پاسخگو نبودن و برتافتن نقد و انتقاد و کیش شخص‌پرستی در ادوار مختلف تاریخی در جامعه ایران و در نهاد پادشاهی و به شکل‌های گوناگون، تولید و بازتولید شده است.

تمرکزگرایی سیاسی، ویژگی تاریخی ساختار سیاسی ایران بوده است. تاریخ دولت ایران قدرت خود را متمرکز و مطلق می‌خواسته و از این‌رو هیچ مرکز قدرت رقیب یا مستقلی را برای خود قابل‌تصور نمی‌دانست. در طول تاریخ ایران و به‌ویژه عصر پهلوی، همواره قدرت سیاسی حاکم میل به تمرکز داشته و تمرکز قدرت سیاسی با عامل مزاحمی به نام جامعه مدنی همراه بوده است. بنابراین قدرت‌های حاکم به سمت مقابله و از بین بردن جامعه مدنی همواره حرکت کرده‌اند. از سوی دیگر مردم نیز متقابلاً به نهادهای مردمی از زاویه تقابل با دولت نگرسته و میزان استقلال آن را از دولت، متناسب با میزان مخالفت با دولت ارزیابی می‌کرده‌اند. جامعه‌ای به سمت توسعه سیاسی می‌رود که تنوع منابع قدرت را بپذیرد و از ابعاد مختلف روح و روان فکر انسان‌ها بهره‌داری کند. افزایش کنترل حکومت بر منابع قدرت، اعم از منابع اجبارآمیز و غیر اجبارآمیز قدرت، احتمال مشارکت و رقابت سیاسی را کاهش می‌دهد و از این‌رو موانع توسعه سیاسی می‌شود (بشیری، ۱۳۸۲: ۲۶).

کاتوزیان در علت‌العلل توسعه‌نیافتگی جامعه ایران را در استبداد حاکم بر آن می‌داند که از نظر نویسنده، به‌طور اخص همین عامل استبداد مطلق در دوره پهلوی دوم مانع اصلی به

ثمر رسیدن برنامه‌های توسعه در ایران شده است. در این ارتباط، کاتوزیان برای اثبات مدعای خود تحقیقات فراوانی می‌کند و به یافته‌ها و به نتایج مهمی در مورد پیامدهای ویران‌کننده استبداد بر جامعه ایران دست می‌یابد. کاتوزیان در یک مورد با استناد به سخنان اسدالله علم (وزیر دربار و محرم اسرار پهلوی دوم) می‌گوید: مانع توسعه سیاسی جامعه ایران برخلاف تصور اکثر ایرانیان که امپریالیسم غرب را مانع اصلی آن می‌دانند، در واقع حاکمیت استبدادی و تجدد سطحی بوده و شخصیت استبدادی و خودکامه شاه (که هم حامل فرهنگ اقتدارگرا و هم تولیدکننده آن بود) در هر دو زمینه نقشی مهم و در حقیقت تعیین‌کننده داشته است.

محمدرضا شاه به‌ویژه پس از کودتای آمریکایی و انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نمادی عینی و زنده از فرهنگ استبدادی حاکم بر جامعه ایران تبدیل شد؛ اما باور او چنین بود که جامعه ایران به سوی «تمدن بزرگ» پیش می‌برد. «شاه نمی‌توانست این مطلب را درک کند که اگر می‌خواهد ایران را به سطح کشورهای پیشرفته جهان برساند باید در درجه اول حکومت قانون را محترم شمارد و به مردم اجازه مشارکت در امور عمومی را بدهد؛ اما او به هر قانون و مقرراتی که آزادی عملش را محدود می‌ساخت با تنفر می‌نگریست» (علم، ۱۶: ۱۳۷۳). این نشانه‌ها حاکی از این است که او هم میراث‌خوار فرهنگ استبدادی و هم بازتولید کننده این فرهنگ بود. پهلوی دوم با استحکام قدرت‌ش در نهاد پادشاهی که همواره به‌عنوان مانعی در راه آزادی‌خواهی و دموکراسی طلبی مردم ایران محسوب می‌شد و به دلیل سرکوب جامعه مدنی، تعطیل کردن مطبوعات منتقد، اعمال سانسور شدید بر سایر جراید و نشریات و رسانه‌های ارتباط جمعی، منحل کردن احزاب و گروه‌های سیاسی و شکل‌های اجتماعی منتقد و وابسته به طبقه متوسط نظیر جبهه ملی باعث انسداد سیاسی و فرهنگی و قطع جریان روشنفکری و از بین بردن زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی پرسشگری و نقد در جامعه و امحاء فرهنگ مشارکت و رقابت در ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی و

سیاسی در جامعه گردید و نتیجه این شد که جامعه ایران در این دوره از دستیابی به توسعه سیاسی محروم بماند.

شاه با توسل جستن به سیاست‌های اقتدارگرایانه و سرکوب کردن احزاب و تشکل‌ها و نمایندگان طبقه متوسط مدرن منتقد و قطع جریان روشنفکری پویا در جامعه، فضای پلیسی و رعب آمیزی بر جامعه ایران حاکم کرد و بستر و زمینه‌های اجتماعی نقد و پرسشگری در جامعه را از بین برد و سرانجام، انسداد سیاسی را به‌جای توسعه سیاسی بر جامعه ایران تحمیل کرد. در این دوره نظام سیاسی ایران نماد فرهنگ استبدادی و آن‌هم از نوع استبداد مطلقه بود که در رأس آن شخص شاه قرار داشت که مظهر یک استبداد خودکامه در «جامعه کوتاه‌مدت» یا «جامعه کلنگی» (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۱۰) و از نوع «استبداد شرقی» «استبداد آسیایی» بود (ویتفولگل، ۱۳۹۲: ۱۸). استبداد خودکامه مطلقه‌ی محمدرضاشاه، از بین بردن زمینه‌های اجتماعی پرسشگری و نقد در جامعه و بال و پر دادن به کیش شخص‌پرستی بود که از گذشته دور به‌عنوان یکی از آفات فرهنگی و اجتماعی، دامن‌گیر جامعه استبدادزده ایران محسوب می‌شد و نیز محرومیت جامعه ایران از نیل به توسعه سیاسی و نابودی فرصت تاریخی‌ای بود که در نتیجه نوسازی اقتصادی اجتماعی و فناورانه نصیب جامعه ایران شده بود. به‌عبارت‌دیگر، فرهنگ اقتدارگرا و استبدادی حاکم بر جامعه و نظام سیاسی ایران در دوره پهلوی دوم، از طریق مدیریت تمامیت‌خواه و انحصارطلبانه محمدرضاشاه بر تمامی نهادها و سطوح جامعه و تضعیف جامعه مدنی و انحلال احزاب سیاسی و تشکل‌های اجتماعی و فرهنگی مستقل و تعطیل کردن مطبوعات منتقد و اعمال سانسور شدید بر سایر مطبوعات و قطع جریان روشنفکری پویا، جامعه ایران را از دستیابی به توسعه سیاسی محروم کرد (حیدرپور کلید سر، ۱۳۹۷: ۱۹).

**ضعف جامعه مدنی:** جامعه مدنی عبارت است از مجموعه گروه‌های سیاسی و اجتماعی، احزاب، انجمن‌ها و ... که از طرفی با تبلیغ دموکراسی در دولت‌های استبدادی قدرت دولت را تهدید می‌کنند و از طرفی امکان مشارکت افراد جامعه را در امر سیاسی یعنی در

مدیریت دولت را فراهم می‌کنند. تصور اینکه بتوان بدون تقویت جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی به ایجاد محیط پویا برای فعالیت‌های روشنفکری و توسعه فرهنگی و سیاسی و برقراری دموکراسی پایدار دست یافت، تصویری خام و خیال‌پردازانه است. جامعه مدنی نیرومند، محور دموکراسی در تئوری و عمل است و نقش تعیین‌کننده‌ای در کنترل قدرت دولت دارد. بنا به اظهار جان ارنبرگ، «جامعه مدنی اغلب با کنترل کردن قدرت دولت به دموکراسی خدمت می‌کند و این نکته اهمیت حیاتی دارد. تاریخ تحولات اجتماعی معاصر به‌خوبی نشان می‌دهد که چقدر وجود قلمروی نیرومند از سازمان‌های مستقل می‌تواند مهم باشد. البته حضور مردم در جامعه مدنی بستگی به ماهیت دولت و طبیعت انجمن‌ها، گروه‌ها و جنبش‌ها دارد» (ارنبرگ، ۲۰۱۶: ۳۵۴). هرگونه تضعیف یا سرکوب سرمایه اجتماعی و نهادها و گروه‌های جامعه مدنی باعث می‌شود تا دولت، کارایی کافی را نداشته و جامعه، گرفتار توسعه‌نیافتگی و فساد شود (افروز، ۱۳۸۳: ۲۰).

اما در دوره پهلوی دوم به‌ویژه پس از مرداد ۱۳۳۲ با سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم حاکم، جامعه مدنی نوپای ایران که در طول ۱۲ سال ابتدای پهلوی دوم و به یمن فضای نسبتاً باز سیاسی ایجاد شده بود، بسیار تضعیف شد. محمدرضا پهلوی به‌جز سال‌های نخست به سلطنت رسیدنش و دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق، در بقیه‌ی دوران سلطنت خود، استبداد را در بالاترین درجه ممکن به‌خصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برقرار نمود و همان‌طور که گفتیم استبداد نقطه‌ی مقابل جامعه مدنی است؛ زیرا در جامعه‌ای که فقط شاه حرف اول و آخر را می‌زند و شخص دومی نیز در مملکت وجود نداشته باشد، دیگر آزادی‌های سیاسی و حقوق مردم معنی ندارد و به‌طور طبع در چنین جامعه‌ای سخن از جامعه مدنی نیز بیهوده است (نجاتی، ۱۳۷۴: ۹۳)؛ بنابراین در عصر پهلوی دوم شاه با تمرکزگرایی و استبداد بیش‌ازاندازه که به کاربرد، باعث عدم رشد جامعه مدنی در این دوره شد و در نتیجه دیگر نهادهای مدنی وجود نداشت تا واسطه بین مردم و شاه باشد و همه اعتراض‌ها و حملات در نبود نهادهای مدنی به شاه معطوف گشت.

**بی ثباتی سیاسی:** تغییرات پی در پی در سیاست‌های قوانین، استراتژی‌ها و سردرگمی در پیگیری اهداف مختلف توسعه سبب از بین رفتن منابع و امکانات لازم جامعه و از دست رفتن فرصت توسعه می‌شود. علاوه بر آن، وجود هرگونه بی‌ثباتی سیاسی مثل جنگ، کودتا، شورش‌های گسترده و وجود تهدیدات نسبت به بقای نظام، توسعه را از اولویت می‌اندازد و منابع و امکانات جامعه را به سوی اهدافی غیر از توسعه سوق می‌دهد. اهمیت محیط باثبات در جهت دستیابی به توسعه از منظر اندیشمندان مختلف مورد تأیید قرار گرفته است. مثلاً از نظر هانتینگتون تفاوت بین دولت‌ها در رسیدن به رشد و برابری یا عدم دستیابی به هیچ کدام از آن‌ها، به محیطی که در آن رشد تحقق می‌یابد، وابسته است و «اهمیت وجود ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای مختلف از تفاوت میان دموکراسی و خودکامگی مهم‌تر است» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵). در دوره پهلوی دوم وجود کودتا خود موجب نوعی بی‌ثباتی سیاسی در کشور شد و دستیابی به توسعه سیاسی را با مشکل مواجه کرد.

**انحلال احزاب سیاسی:** احزاب را می‌توان نشانه سلامت و کارکرد صحیح و قانونی نظام سیاسی دانست؛ چراکه به این وسیله جریان درونداد، که باید از طرف مردم و گروه‌های مختلف اجتماعی به سوی نظام سیاسی به منظور تصمیم‌گیری و ارسال خط‌مشی‌ها با عنوان برونداد به سمت جامعه فرستاده شود، به درستی انجام می‌پذیرد (ازغندی، ۱۳۸۸: ۹۵). بنابراین مردم از طریق احزاب می‌توانند خواسته‌های خود را به اطلاع سیاست‌گذاران و نخبگان حکومتی برسانند (قوام، ۱۳۸۴: ۸۸). این امر کار حکومت را در تصمیم‌گیری آسان‌تر می‌کند؛ چراکه در غیر این صورت خود را در مقابل انبوهی از خواسته‌های متعارض و مخالف می‌یابد که امکان تصمیم‌گیری را از آن سلب می‌کند. نبود چنین حلقه واسطی بین جامعه و حکومت به سردرگمی حاکمان و اتخاذ تصمیماتی می‌انجامد که در نهایت به ضرر خود آن‌هاست (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۶). در واقع نبود احزاب سیاسی به معنای واقعی آن، زمینه‌های لازم برای مشارکت مردم در فرایندهای تصمیم‌گیری و نیز

ارتباط آن‌ها با حکومت را از بین می‌برد و آن جامعه را به سمت توسعه‌نیافتگی سیاسی سوق می‌دهد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد، خفقان و استبداد در جامعه حکم‌فرما شد و در نتیجه زمینه‌ی فعالیت احزاب (مستقل و غیردولتی) محدود و پس از مدتی دچار رکود یا فروپاشی کامل شد (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۳۶). از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۶ حکومت‌نظامی از جانب رژیم پهلوی اجرا شد. همه احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های مدنی دیگر، غیرقانونی اعلام شدند و سانسور شدیدی بر مطبوعات تحمیل شد. مخالفان کاملاً ریشه‌کن شدند و جریان نفت از سر گرفته شد. شاه پس از اعاده قدرت، توانست تسلط مؤثر خود را بر دیگر گروه‌های درونی حکومت، سیاستمداران، ارتش و ... تحمیل کند (امجد، ۱۳۸۰: ۱۱۲؛ هلیدی، ۱۳۵۸: ۶۴).

از فردای کودتای ۲۸ مرداد سران حزب توده به خارج از کشور فرار کردند و اعضای سازمان نظامی و آن بخش از اعضای سیاسی حزب که در ایران باقی ماندند، دستگیر، اعدام و یا به زندان محکوم شدند. مصدق به سه سال زندان محکوم و حسین فاطمی اعدام شد. اعضای اصلی و سردمدار احزاب «زحمتکشان ملت ایران» و «ایران» که دو حزب اصلی جبهه ملی بودند نیز حاشیه‌نشین شدند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۳۰۲-۳۰۳)؛ بنابراین احزاب سیاسی مستقل و مردمی که می‌بایست وسیله‌ای برای جمع‌بندی و کانالیزه کردن و انعکاس دیدگاه‌ها و خواسته‌های افراد جامعه و تحقق بخشیدن به مشارکت آن‌ها در فرایندهای سیاسی باشند، از جانب رژیم به شدت تضعیف و سرکوب شدند و به جای آن‌ها احزاب دولتی و فرمایشی ایجاد شدند، اما «در عمل، هیچ‌یک از آن‌ها نتوانستند اهداف محمدرضا شاه را برآورده کنند؛ چراکه اولاً این احزاب، باوجود بهره‌مندی از امکانات مالی و سازمانی مناسب، به جای به حرکت درآوردن اکثریت مردم به دلیل ناکارآمدی سیاسی و کارکرد رسمی دولتی و تبعیت محض از شخص شاه، به حجم نارضایتی‌های مردم افزودند، ثانیاً، انگیزه اصلی اکثر مقامات عالی‌رتبه احزاب دولتی، ایفای نقش قانونی در دریافت

آزای مردم و ابراز آن‌ها نبوده است، بلکه انگیزه اصلی سودجویی و فرصت‌طلبی بوده است» (همان: ۲۸۱-۲۸۲).

### تعطیل کردن مطبوعات و سانسور رسانه‌ها

نقش مهم رسانه‌ها به‌ویژه مطبوعات در توسعه سیاسی جامعه در صدر مطالعات مختلف قرار داشته است. این مسئله به‌ویژه در ارتباط با کارکرد مردم‌سالارانه رسانه‌ها صدق می‌کند. همیشه در بررسی‌ها بر این نکته تأکید شده است که مطبوعات همواره نقش مهمی در توسعه سیاسی ایفا کرده است، این نقش مبتنی بر اصل «آزادی مطبوعات» به‌عنوان یک پیش‌نیاز و سپر ایمنی در یک جامعه مردم‌سالار است و کارکرد رسانه‌ها به‌ویژه مطبوعات نیز از موضوع آزادی و نظارت جدا نیست. از آنجاکه روش مرسوم تقسیم‌بندی نقش مردم‌سالارانه رسانه‌ها بر اساس سه اصل آزادی‌خواهی، کارکرد نظارتی، کارکرد سخنگویی عموم مردم و منبع اطلاعاتی مبتنی است، سه کارکرد فوق‌نقشی حیاتی برای ایجاد یک جامعه مردم‌سالارانه دارند و فقدان هر کدام مانعی بر سر راه فرآیند توسعه سیاسی است. به عبارتی جامعه مبتنی بر مردم‌سالاری که تمام رسانه‌هایش بتوانند به‌عنوان ابزارهای آزاد و مستقل اطلاعاتی و ارتباطی عمل کنند تمام این کارکردها در یک جامعه آزاد قابل تحقق هستند. رسانه‌های ارتباط‌جمعی با انتقال ارزش‌ها قادرند زمینه‌های فکری ایجاد یک جامعه مدرن یا غیر مدرن را فراهم آورند. آنان به‌وسیله جذب مخاطبان فراوان می‌توانند در راستای توسعه و تغییرات اجتماعی به کار گرفته شوند و با استفاده از نفوذی که در اذهان مردم دارند، مشخصات یک جامعه توسعه‌یافته را به مخاطب خود منتقل کنند (see: Gadzekpo, 2007). آن‌ها قادرند جامعه را به مرز توتالیتاریسم بکشانند و یا آن را نسبت به مضرات چنین وضعی آگاه کرده، موجبات مشارکت هر چه بیشتر سیاسی - اجتماعی را فراهم آورند. برای نمونه، رسانه‌ها در غرب همواره به‌عنوان عاملی در جهت تحولات و توسعه سیاسی - اقتصادی عمل کرده‌اند که افکار عمومی را در راستای دموکراسی و حفاظت از آن بسیج می‌نمایند و از آنجاکه تا



حدود زیادی مستقل از دولت بوده‌اند، به‌سادگی می‌توانسته‌اند از دولت و سیاست‌های آن انتقاد کرده و به‌این‌ترتیب باعث ایجاد فضای نقدپذیری و تکثر در جامعه شوند و در نتیجه شخصیت‌های انعطاف‌پذیر و مشارکت طلب را پرورش دهند (Leonard, 1986: 132). مطبوعات ایران، در دوره بیست‌وپنج‌ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد تا اوج‌گیری انقلاب اسلامی یکی از تیره‌ترین و نامساعدترین دوره‌های خود را گذرانده، دوره‌ای که می‌توان آن را دوره روزنامه‌نگاری مطیع و غیرسیاسی نام داد. چراکه مشتی از روزنامه‌نگاران وابسته به حکومت و قلم به‌مزد پا به عرصه فعالیت نهادند که هدف آنان اطاعت و چاپلوسی و تملق‌گویی حکومت بود.

## نتیجه گیری

توسعه سیاسی یکی از مباحث مهم در جامعه‌شناسی سیاسی دانست که هدف آن گسترش مشارکت سیاسی و دخالت افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و توده مردم در سرنوشت و حیات سیاسی خویش است و از ویژگی‌های بارز جوامع توسعه‌یافته به حساب می‌آید. توسعه سیاسی در ایران فرازوفرودهای خاصی داشته است که تاریخ توسعه سیاسی را با دیگر جوامع به‌ویژه جوامع غرب متفاوت می‌کند. این مقاله با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی، به دنبال این سؤال اصلی بود که تحقق توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم چه موانعی را پشت سر گذاشته است؟ فرض بر این بود که بین وضعیت جامعه مدنی و رانتیر بودن دولت و متکی بودن دولت بر درآمدهای نفتی، حکومت استبدادی و اقتدارگرایانه شاه و بی‌ثباتی کشور و ریشه‌کن شدن احزاب سیاسی در دوره پهلوی دوم و عدم تحقق توسعه سیاسی در آن دوره رابطه وجود دارد. طبق نتایج این مقاله می‌توان گفت یکی از علل و موانع توسعه سیاسی دولت رانتیر است و درحالی‌که در تمام دولت‌های دموکراتیک، عمده درآمد دولت از جامعه و در قالب مالیات کسب می‌شود و طبعاً دولت نیز باید در برابر چگونگی مصرف آن به جامعه پاسخ‌گو باشد. طبیعی است دولت رانتیر که از لحاظ مالی به جامعه وابسته نباشد، نسبت به شهروندان بادید پاسخ‌گویانه نمی‌نگرد. یکی دیگر از موانع اصلی توسعه در دوره پهلوی دوم فرهنگ استبدادی و اقتدارگرایانه حاکم بر نظام سیاسی بود. حضور این فرهنگ استبدادی در متن جامعه و برهمکنشی که از طریق تعامل بین این عوامل یا نیروهای اجتماعی در دوره پهلوی دوم ایجاد شده، سبب ناکامی جامعه ایران در دستیابی به توسعه سیاسی گردیده است. یکی دیگر از موانع توسعه سیاسی در دوره پهلوی تضعیف جامعه مدنی بود شاه در واقع از یک‌طرف با برقراری استبداد در جامعه پیوندهای گروهی بین قشرهای جامعه را آسیب‌پذیر کرد و در واقع اجازه نداد مدنیت در جامعه حاکمیت پیدا کند و از طرفی با از بین بردن احزاب و تأسیس احزاب فرمایشی، از جمله رستاخیز مشخص شد که نیازی به نهادهای مدنی که آزادی‌های سیاسی و حقوق مردم را تأمین کند ندارد.

یکی دیگر از موانع توسعه سیاسی بی‌ثباتی سیاسی است، با توجه به اینکه دستیابی به توسعه مستلزم عزم راسخ نخبگان و دولت، بسیج منابع و امکانات و فراهم آوردن بستر و محیط امن و آرام است، بی‌ثباتی‌های سیاسی از نوع جنگ داخلی و خارجی، ناآرامی‌های اجتماعی، تهدیدات امنیتی نسبت به جامعه و نظام سیاسی و ... بر رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی تأثیر منفی و مخرب دارد و علاوه بر آن باعث از اولویت افتادن توسعه می‌شود. رشد نیافتگی احزاب در این دوره یکی دیگر از عوامل اساسی شکل‌گیری توسعه‌نیافتگی سیاسی محسوب می‌شود. احزاب سیاسی که می‌بایست وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به مشارکت مردم در فرایندهای سیاسی باشند، در این دوران از سوی حکومتی اقتدارگرا به شدت تضعیف و سرکوب شدند. یکی دیگر از موانع توسعه سیاسی تعطیلی مطبوعات و سانسور رسانه‌هاست. نمی‌توان منکر تأثیر رسانه‌ها مخصوصاً مطبوعات در رشد و آگاهی‌های سیاسی اجتماعی و علمی - جامعه‌شد. در دوره پهلوی دوم و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سانسور شدیدی بر مطبوعات تحمیل شد و راه تأثیر مطبوعات و رسانه‌ها بر توسعه سیاسی بسته شد. می‌توان گفت؛ خفقان و استبداد و سانسورها و ویژگی‌های حکومت پهلوی دوم خود موجب ایجاد انقلاب ۵۷ شد.

## منابع

- آبراهامیان، یراوند (۱۳۸۸)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یراوند. (۱۳۷۹). ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی. (چ ۳). ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۸). علل ناکارآمدی احزاب در ایران، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ارنبرگ، جان (۲۰۱۶)، سیر حکمت جامعه مدنی، ترجمه هومن نیک‌اندیش، ناشر: توانا (آموزشگاه آنلاین برای جامعه مدنی ایران).
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی در ایران بین دو انقلاب، تهران: قومس
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)، نشر سمت.
- افروز، محمد، (۱۳۸۳)، «سرمایه اجتماعی، کلید جادویی توسعه»، کتاب ماه علوم اجتماعی، ۸۹ آقا بخشی، علی؛ افشاری، مینو (۱۳۷۹). فرهنگ سیاسی. تهران: چاپار.
- امجد، محمد (۱۳۸۰). از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری، ترجمه حسین مفتخری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، انتشارات باز.
- امینی، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، دموکراسی: پیش‌فرض‌ها و ابزارها؛ کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۸۵ و ۸۶ بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، گام نو.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۷)، استقلال نسبی دولت یا جامعه مدنی در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲: ۹۴-۶۹.
- حیدرپورکلیدسر، محمد؛ وثوقی، منصور؛ ساروخانی، باقر؛ ازکیا، مصطفی (۱۳۹۷)، تحلیل جامعه‌شناختی مهم‌ترین مانع فرهنگی توسعه سیاسی در ایران (عصر پهلوی دوم).
- ساره درودی، مصطفی؛ خلیلی، ابراهیم و ملکی، عباس. (۱۳۹۲). بحران‌های سیاسی و توسعه سیاسی در ایران
- سیف زاده، حسین. (۱۳۶۸). نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، قومس، ص ۱۷۳.
- سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۳). نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، نشر قومس.

شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹)، نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

شوشتری، سعید (۱۳۸۸)، بررسی نقش نفت در فرایند اقتصادی در ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

عبداللهی، محمد؛ راد، فیروز (۱۳۸۸)، بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۰۴-۱۳۸۲)، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره دهم، بهار، شماره ۱

قادری، طاهره (۱۳۸۷)، نوسازی و معضل تبیین توسعه، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۱۴۱-۱۴۴.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، تهران، قومس، چاپ سوم.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۶). *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۵). *ایران؛ جامعه کوتاه‌مدت*، ترجمه عبدالله کوثری، نشر نی. مدیر شانه چی، محسن. (۱۳۷۵). *احزاب سیاسی ایران: بامطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها*. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.

نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۴)، *تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران*، تهران: رسا

نظری، سید غنی؛ بشیری گیوی، حسین و جنتی، سعید (۱۳۹۲). *بررسی تأثیر مشارکت سیاسی بر توسعه سیاسی*، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال ششم، شماره ۱، صص ۱۴۶-۱۳۸.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸). *احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ*، تهران: قومس.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

هلیدی، فرد (۱۳۵۸). *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.

هندی، شهریار (۱۳۸۱)، «نفت ایران و امنیت ملی»، *روزنامه همشهری*، شماره ۲۹۳.

ویتفولگ، کارل آوگوست (۱۳۹۲). *استبداد شرقی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر ثالث.

Beblawi, H & Luciani, G, (1987), *The rentier state, (Nation, State and Integration in the Arab World*, London: Croom Helm.

- Freidman, Thomas (2006), The first of petro politics, Washington: Foreign policy, May/June: 28-36.
- Gabriel a.Almond & g.bingham powell.(1966).Comparative politicals a development approach. Oregon: little brown and co.
- Gadzekpo, Audrey. (2007) The Importance of Media to Development,  
[www.siteresources.worldbank.org/Ghanaextiv/resources/mcep-111-present3.pdf](http://www.siteresources.worldbank.org/Ghanaextiv/resources/mcep-111-present3.pdf).
- Leonard, Thomas, (1986) Power of the Press; the Birth of American Political Reporting, New York: Oxford University Press.